جریان شناسی تجدد و مدرنیسم در ایران

نجی، موسی

دکتر نجفی این مقدمه را برای کتابی در دست چاپ با عنوان«فلسفه تجدد در ایران»نوشته و از راه لطف،آن را در اختیار کیهان فرهنگی قرارداده است؛بنابراین‏ نباید آن را مقاله‏ای پژوهشی از آن گونه که‏ می‏شناسیم تلقی کنیم.

وی در این«مقدمه»با توجه به بحث‏ «تجدد»و«مدرنیته»در ایران،ریشه و روند،تمایزها و نیز چالش‏های فراروی‏ این دو مقوله را،نه تنها در تاریخ معاصر، بلکه در یک چشم انداز تاریخی پانصد ساله‏ در کشورمان مورد بحث و بررسی قرار داده است.

جریان شناسی‏ تجدد و مدرنیسم‏ در ایران

دکتر موسی نجفی

فلسفهء تجدد در ایران مسأله‏ای پیچیده،دقیق‏ و دارای ظرافت‏های فکری و تاریخی و حتی‏ سیاسی-اجتماعی بسیاری است.بررسی این‏ مسأله علاوه بر توجه به زوایا و نکات و مسایل‏ فراوان و فراهم آوردن مواد و منابع اولیه و متنوع‏ که گاه بسیار ناهمسان و ناهماهنگ نیز هستند، نوعی دسته‏بندی و بازیابی و بازسازی‏های‏ فکری و علمی را نیز لازم خواهد داشت. اسب‏های سرکش و کمتر مهارپذیر این تحقیق‏ که هر یک به راهی می‏روند باید توسط نوعی‏ نگاه وحدت بخش و اندیشه و نظریه‏ای‏ مهارکننده و قابل قبول،جهت و هویت داده‏ شوند.

از یک طرف،تاریخی به عمق چند سده‏ لااقل از دهه‏های قبل از عصر صفویه قرار دارد و از سوی دیگر ابعاد ماجرا سال‏های واپسین‏ دههء سوم انقلاب اسلامی را نیز تحت الشعاع‏ اهمیت و صورت مسأله مهم و پیچیده و پر راز و رمز خود قرارداده است.آنچه در فصول‏ دهگانه این تحقیق فراهم آمده است می‏تواند با اصول و عناوین ذیل،نوعی زمینه و فضای‏ مشترک را بسترسازی و آماده نماید:

1-در روند تحقیق پیرامون ماهیت تجدد در ایران به نظر دو جریان متفاوت و تحول‏زا و تأثیر گذار قابل بررسی است،یکی نوعی‏ «تجددزایی بومی»از بطن فرهنگ و متن جامعه‏ قابل پیگیری و بررسی است و دیگر نوعی تحول‏ نوگرایانه و تجدد خواهانه است که با«موج‏ مدرنیته»و حضور مغرب زمین در شرق و بخصوص کشورهای اسلامی به وجود آمده‏ است.

فلسفه تجدد در ایران

به نظر می‏رسد موج اول تجدد با بیش از سه‏ قرن تقدم تاریخی نسبت به موج دوم قابل تحقیق‏ و پژوهش باشد؛لذا می‏توان گفت آوای مدرنیته‏ وقتی در ایران شنیده شد که این کشور نوعی‏ تجدد خواهی را در زمینه‏های مختلف مدنی‏ حتی بعد از تأسیس کشوری مستقل و جدید پشت سر گذاشته بود.البته باید گفت چندین‏ ضربه سهمگین نظامی و سیاسی از ابهت و شکوه و کارآمدی و رشد آن طرح اولیه کاسته‏ بود.

با این نظر به خوبی می‏توان دریافت،فرهنگ‏ تجددپذیری در جامعهء ایران هم در طلیعهء پنج‏ قرن قبل و هم در سرآغاز دو قرن گذشته نسبت‏ به هر دو موج تحول‏زا با نوعی نگاه و زمینه و بسترسازی مثبت و جذب‏کننده برخورد کرده‏ است.

در یک جمع‏بندی مختصر در ابتدا می‏توان‏ یادآور شد جریان نوگرایی در ایران با دو جریان‏ جدا و منفک از هم قابل بررسی است،یکی‏ تحول و نوزایی بومی و ملی است که در این‏ کتاب با نام«تجدد»از آن یاد می‏شود و دیگر تحول و نوزایی است که به دنبال ورود مغرب‏ زمین به ایران مطرح شده است.

2-اندیشه«اصلاح طلبی دینی»که با موج اسلام خواهی و سپس با نگرش شیعی همراه‏ بوده است تا حد زیادی در مسأله تجدد خواهی‏ و تجددزایی مؤثر بوده است؛این اندیشه از قرون اولیه اسلامی،کشور ایران را که در همان‏ زمان جزیی از«امپراطوری اسلامی خلافت» شد،دچار تحول و نوسان و دگرگونی ساخت.

از این زاویه می‏توان گفت ایرانیان گاه با یک‏ چشم به خلیفهء منحط شده بغداد و دستگاه رو به اضمحلال خلافت می‏نگریستند و گاه به‏ حافظهء تاریخی و طلب عدالت و ارزش‏هایی‏ که به خاطر آن اسلام را پذیرا شده بودند؛نظر افکندند.مذهب سنت و جماعت همیشه نگاه‏ اول را در ایرانیان غالب می‏نمود و چشم دوم‏ غالبا به خاطر نگاه چشم اول،بسته یا نیم بسته‏ نگاه داشته می‏شد.با ضربهء دیدن و سپس‏ متلاشی شدن دستگاه خلافت با شمشیر تیز مغولان،این چشم نیمه بسته کم کم باز گردید و آن حافظه تاریخی و طلب ارزش‏های اسلامی‏ نه در نگاه تجدد به تاج و تخت خلیفه،که در خلافت قصر نشینان باب عالی از دودمان‏ آل عثمان به تدریج زنده می‏شد،بلکه در اندیشه‏ «امامت و ولایت»که از سوی صوفیان خانقاء اردبیل ندا داده می‏شد نضج گرفت و این بود که قزلباشان خیلی زود با مذهب جدید و اندیشه‏ نو،کشور و ملت و مدنیتی تازه را به دنیایی که‏ اندک زمانی بود رنسانس اروپا را شاهد بود عرضه کرد.این اندیشه اصلاحات همچنان در دوره صفویان در شکل گرایشات دینی مختلف‏ مذهب شیعه و سپس در دوران قاجاریه و سپس‏ عصر مشروطه و تا به امروز به عنوان نوعی‏ زمینه فکری در مسأله تجدد عمل نموده است، بدون این زمینه فکری،نه تجدد بومی و نه‏ مدرنیزاسیون،در ایران قابل شناخت نبوده و نیست.

3-نهضت‏های اسلامی بیدار گرایانه که بعد از صفویان تا به امروز به وجود آمده است‏ قسمت مهم آن با فلسفه تجدد در ایران و دو شاخه شدن در بعد ملی و بعد غربی در ارتباط است،چرا که این نهضت‏ها با نوعی احساس‏ «هویت ملی دینی»(در این نگرش ملت و دین‏ غیر قابل تفکیک هستند)و با رویکردی نظری‏ که حافظه تاریخی خاصی را تداعی می‏کند همراه بوده و در حقیقت به ظرافت و صرافت‏ در پی تعادل بخشیدن به وضعیت جامعه ایران‏ برآمده و«نسبت»ایران را که با ورود غرب و فرهنگ آن بر هم خورده است،دوباره بازیابی‏ و بازسازی می‏نموده است.عمق بخشیده شدن‏ شعائر و اصول نهضت‏های بیداری،در حقیقت‏ تقویت مدنیت اسلامی ایران و تجدد بومی آن‏ \*تاریخ استعمار در ایران، از خود بیگانگی،آشفتگی‏های‏ فکری و سیاسی و بخشی از انحطاط تاریخی جامعه ایران،به‏ غلبه سطوح و درجات بالاتر مدرنیته نسبت به تجدد بازمی‏گردد.

در نسبت منطقی و درست با مدرنیته غرب است‏ و عکس آن نیز به نظر قابل ادراک باشد،یعنی‏ شکست یا سطحی بودن این نهضت‏ها یا متوقف شدنشان نیز به تقویت طرف دوم قضیه‏ و مسخ هویت ملی و بر هم خوردن تعادل فکری‏ و فرهنگی جامعه ایران و برقرار نشدن نسبت‏ منطقی با غرب و در حقیقت سلطه‏پذیری نسبت‏ به آن فرهنگ و اندیشه همراه بوده است.

با این تمهیدات می‏توان گفت یک پای قضیه‏ تجدد در ایران به نهضت‏های اسلامی و سرنوشت آنها بسته شده است و منحنی رشد یا انحطاط این نهضت‏ها با منحنی رشد و توقف‏ مجدد در ایران،ارتباط مستقیم و غیر قابل‏ انفکاکی داشته و در آینده نیز خواهد داشت.

4-آنچه در عنوان قبلی گفته شد در حقیقت‏ در سرنوشت سه نهضت تاریخی مهم ایران یعنی‏ نهضت مشروطیت،قیام ملی شدن صنعت نفت‏ و انقلاب اسلامی قابل رویت است.بررسی‏ ابعاد دو نهضت قبلی و تداوم و تحول و تکامل‏ نهضت فعلی هر یک به تجدد برخورد و تلافی‏ پیدا می‏کند و بررسی هر طرف بحث،می‏تواند ابعادی از طرف دیگر را روشن کند؛به عنوان‏ مثال کامیابی‏ها یا ناکامیابی‏های نهضت نفت، یا مشروطیت،به نحو مؤثری به سرنوشت و ماهیت و تحولات تجدد خواهی در ایران مربوط می‏شود.هر چند که انقلاب اسلامی معاصر نیز در مساله فلسفه تجدد خواهی معاصر ایران به‏ صورت یک معادله دو طرفه تأثیرگذار نسبت به‏ تجدد قرار گرفته است.به این ترتیب مسأله‏ تجدد بومی و ملی از نظر رشد و انحطاط و ماهیت،به نحو مؤثر و چشمگیری به ماهیت‏ این حرکت‏ها و انقلابات تکیه کرده است. چنانکه این نهضت‏ها هم در مرحله شروع و هم‏ در ادامه راه و مرحله نظام‏سازی و رشد به مسأله‏ تجدد خواهی ملی،نظری جدی و ویژه داشته و نداشتن طرح و برنامه و اصول مدون در این‏ ارتباط از آسیب شناسی‏های جدی این‏ حرکت‏ها می‏تواند محسوب شود.

5-مقوله مدرنیزم و مدرنیزاسیون در ایران به‏ دو صورت قابل بررسی است:اول:بدون‏ فضای نهضت‏های اسلامی و در عدم تلاقی‏ جدی با تجدد خواهی بومی،دوم:با فضاسازی‏ و در نظر داشتن زمینه‏های نهضت اسلامی و در تلاقی جدی و تعامل تأثیر گذار با تجدد خواهی‏ بومی.در صورت اول:این مسأله کلیه ابعاد جامعه را در نوردیده و صورت‏سازی خود را بر همه چیز تحمیل کرده و در سه مرحله الف: ابزارسازی،ب:سیاست و اجتماعیات و ج: عقاید و باورها،بدون کمترین مقاومتی ورود حاصل می‏کند.در این ورود قدرتمندانه و صورت‏سازی،همه چیز به ماده تفکر و سپس تصرف آن تبدیل می‏شود.در طول تاریخ دویست ساله مدرنیزم‏ و مدرنیزاسیون در ایران،این‏ سه مرحله در ابعاد مختلف‏ و در صحنه‏های گوناگون‏ قابل بررسی و تحقیق‏ است.

6-حرکت‏ تجدد خواهی،نوگرایی و نوسازی ایران در دوران صفویه با نهضت‏ سیاسی و فرهنگی قزلباشان شیعه مذهب شروع‏ شد و در سیری تکاملی به نوعی تشیع فقاهتی و حقوقی به شکل مدنیتی نظام‏وار مبدل شد،لذا حرکت تجدد خواهی عصر صفویه به تمامه از ابتدا تا انتها در قالب و چارچوب حرکت و تحولات سیاسی مذهب شیعه قابل توصیف‏ است.البته ذکر یک نکته لازم است که عهد صفویان به عنوان یک نظام مدنی شیعی بیش از دو قرن دوام یافته است و تا به امروز نیز ثمرات‏ و عوارض خود را نشان داده است،اما این‏ مطلب به معنای این نیست که آن دوران یک نظام‏ و نهضت شیعی تمام عیار و با پشتوانه کامل از مذهب شیعه به وجود آمده و ظهور یافته است. لذا می‏توان گفت عنصر سیاسی یا نظامی یا حتی‏ غیر دینی و...نیز در بطن آن راه یافته و حتی در مواقعی غلبه یافته است ولی مهم این است‏ معدلی که از تقارن و تلاقی اندیشه سیاسی شیعه‏ \*تجدد خواهی،نوگرایی و نوسازی ایران در دوران صفویه با نهضت سیاسی و فرهنگی‏ قزلباشان شیعه مذهب شروع شد و در سیری تکاملی به نوعی تشیع‏ فقاهتی و حقوقی به شکل مدنیتی‏ نظام‏وار مبدل شد،لذا حرکت‏ تجدد خواهی عصر صفویه به‏ تمامه از ابتدا تا انتها در قالب و چارچوب حرکت و تحولات‏ سیاسی مذهب شیعه قابل‏ توصیف است.

برای ایران اسلامی شیعی پدید آمده معدلی مهم‏ و تاریخی و تأثیرگذار را در غالب زمینه‏ها و بخصوص در زمینه تجدد به جا گذاشته است و فقدان و انحطاط این دوره،در شق و صورت‏ دوم قضیه یعنی رشد مدرنیزم و مدرنیزاسیون نیز خواه ناخواه مؤثر است.این تحقیق در پی اثبات‏ شق اول و نفی شق ثانی نبوده و نیست.بلکه‏ معتقد است برای استفاده درست و شناخت‏ صحیح و نسبت معقول ایجاد کردن با دنیای‏ جدید،اول بایستی می‏دانستیم و باید بدانیم در حافظه تاریخی و میراث ملی خود در رابطه با این مسأله و مقوله جدید،چه داریم و چه نداریم‏ و به قولی«حوالت تاریخی»ما در این منظر چگونه رقم خورده است؛لذا شناخت و درجه‏ تأثیر و روند و زمینه‏های تاریخی تجدد بومی به‏ منزله کلیدی خواهد بود تا به تأثیر و کارایی یا عدم تأثیر و کارایی و درجه ارزش گذاری‏ مدرنیزم و مدرنیزاسیون در ایران بپردازیم.

7-اما بعد از دوران صفویه و به دنبال‏ انحطاط پس از جنگ‏های ایران و روس،در مورد حرکت بومی«تجدد»بدون پشتوانه‏ نهضت‏های اسلامی یا حرکت‏های اصلاحی‏ دینی بدون تحولات اجتماعی و سیاسی‏ می‏توان به عنوان یکی از گام‏های اولیه تجدد به‏ اصلاحات و تلاش‏های رجال و بزرگانی اشاره‏ کرد که برای رفع واماندگی و رسیدن به کاروان‏ پرشتاب نوگرایی حرکت‏هایی را از بالای هرم‏ قدرت شروع کردند؛حرکت‏هایی که به نحوی به هویت ملی و ارزش‏های بومی تکیه داشته یا مرتبط می‏شده است.عباس میرزا،قائم مقام‏ فراهانی و میرزا تقی‏خان امیرکبیر در این افق‏ می‏توانند نگریسته و بررسی شوند و نقطه اوج‏ فرهنگی این تفکر را می‏توان در تأسیس‏ دار الفنون و ضرورت ادامه حیات آن دانست. در این تفکر و با این افق تجدد بومی و خودجوش داخلی می‏توان به اهم مقولات ذیل‏ توجه کرد:

آبادی ایران،رفع کمبود تکنیکی و ابزاری‏ کشور،میوه‏چینی از دستاوردهایی که به نظر آنان بایستی به طور کامل از غرب به کشور آورده‏ می‏شد،فقدان فرهنگ‏سازی ریشه‏ای در قالب‏ جنبش‏های اجتماعی،فکری و سیاسی و فقدان‏ نقد،درست و کلی از روند اوضاع داخل و خارج کشور،می‏تواند در چشم انداز معدل این‏ تفکر قرار گیرد.اما از آنجایی که این طیف فکری‏ و سیاسی خوشنام و قابل قبول ملی در مقابل‏ اصحاب«اندیشه ترقی»یا تسلیم شدگان‏ بی‏چون و چرای وادی تقلید از غرب‏ قرار داشته‏اند،لذا در تاریخ فکری و سیاسی‏ ایران،کمتر مجال بررسی آراء و شیوه و رویکرد آنان نسبت به مقوله تجدد ارائه شده است و عدم‏ تفکیک بین تجدد ملی از«مدرنیزم»نیز همیشه‏ هاله‏ای از ابهام را می‏توانسته است از منظر تاریخی و نقد اندیشه آنان در پی داشته باشد.

8-گروه و افق فکری و فرهنگی دیگری که‏ در مقوله«تجدد»و«مدرنیزم»قابل بررسی و تحقیق هستند،طیف اجتماعی و جریان‏سازی‏ بوده‏اند که بیش از آنکه بخواهند«میوه چینان» ابزار و دستاوردهای مدرنیزم باشند، «نهال کاران»تجدد و منادیان فکری و فرهنگی‏ آن بوده‏اند.از نظر اینان تا درخت و ریشه نروید، میوه‏ای و ثمره‏ای نخواهد داشت،لذا برای‏ استحکام فرهنگ و فکر مدرن،یا فکری که‏ منجر به مدرنیته شود اهمیت فراوانی قایل‏ بوده‏اند.در ابتدای این حلقه می‏توان از تلاش‏ کسانی نام برد که با شناخت فلسفه‏های غربی و به خصوص دکارت به مسأله مدرنیته،عمق و اهمیت و جلوه جدیدی بخشیدند.ترجمه‏ دکارت به دستور کنت دوگوبینو،ابتدای راهی‏ بود که به معنای صدور فرهنگ و نهال کاشتن‏ ریشه درخت مدرن در ایران می‏تواند مهم تلقی‏ گردد.در گام بعدی«شناخت فکر غربی»در سیر حکمت در اروپا اثر محمد علی فروغی و برخی‏ از آثار دهه‏های بعد از مشروطیت می‏توانست‏ موضوع پژوهش و فکر واقع شود،همچنان که‏ شناخت فلسفه‏های غربی برای افضل الملک‏ کرمانی در سنوات قبل از مشروطیت مهم جلوه‏ \*نوگرایی در ایران با دو جریان‏ جدا و منفک از هم قابل بررسی‏ است.یکی تحول و نوزایی بومی و ملی است که در این کتاب با نام‏ «تجدد»از آن یاد می‏شود و دیگر تحول و نوزایی است که به دنبال‏ ورود مغرب زمین به ایران مطرح‏ شده است.

کرده بود.اما شخصیت جذاب و تاریخی و ناآرام این حلقه که خود منادی این تفکر و افق‏ فکری بوده ولی گام‏هایی به جلو نهاده در اول‏ خط نهضت‏های اسلامی(و نه اعماق اندیشه‏ نهضت‏های اسلامی)قرار می‏گیرد،مرحوم‏ سید جمال الدین اسد آبادی است که می‏تواند حلقه دوم و افق فکری این جریان فرهنگی را به‏ حلقه سوم یعنی نهضت‏های اسلامی و اندیشه‏های فراگیر اصلاحی پیوند زند

9-مسأله مدرنیته در ایران«شأن ابزاری»، «شأن سیاسی و اجتماعی»،و«شأن فکری و فلسفی»می‏تواند مبنای تفکیک و سطح‏بندی‏ مسأله تلقی گردد و رابطه این سه سطح و سه‏ مرتبه و درجه با«تجدد ملی»در حقیقت بر «هویت ملی»و«توسعه»و نگاه به غرب‏ مؤسسات و نهادهای جدید و تأثیر گذار بوده و تقریبا تمامی یا بخش اعظم جامعه ایرانی را دچار تحول و در مواقعی ناآرامی کرده است.

لذا در مسأله تلاقی تجدد یا مدرنیته با توجه‏ به سه سطح مطرح شده مدرنیته در جامعه ایران‏ و یا ظهور و بروز هر یک از این سطوح،مسأله‏ ظهور و حضور و قدرت تجدد نیز مطرح‏ می‏شده است.

به نظر این تحقیق تاریخ استعمار در ایران، از خود بیگانگی،آشفتگی‏های فکری و سیاسی‏ و بخشی از انحطاط تاریخی جامعه ایران به غلبه‏ سطوح و درجات بالاتر مدرنیته نسبت به تجدد بازمی‏گردد و نهضت‏های اصلاحی اسلامی‏ هر یک با وقوف به این صورت مسأله با تقویت‏ هر یک از ریشه‏ها و مبانی و اصول تجدد و هویت ملی در حقیقت به آسیب شناسی در این‏ مورد به بحث پرداخته‏اند.

سرنوشت مشروطیت،نهضت ملی شدن‏ صنعت نفت و همچنین ماجرای منور الفکری‏ در کنار اندیشه‏های دینی در طیف‏های متنوع و متکثر می‏تواند با ملاک و زاویه این دید مورد بررسی قرار گیرد و در کتاب حاضر نیز این افق‏ و گستره،مورد بحث قرار گرفته است.

10-تجدد در زمانی که با هویت ملی و جنبش‏های اجتماعی اسلامی و اصلاح طلبی در «نسبتی»معقول و درست قرار گرفته،توانسته‏ است در همان بخش زنده و فعال،مدرنیزم را به خود منضم کرده و در حقیقت به«استخدام» خود درآورد،اما این مسأله همیشگی نبوده‏ است،چرا که ضربه خوردن هر یک از ابعاد این‏ مجموعه یعنی هویت ملی،آسیب شناسی‏ نهضت اسلامی،ضعف و فتور در حرکت‏های‏ اصلاحی و عدم بالندگی فرهنگی به نحوی‏ باعث می‏شده این«مدرنیته منضم شده»و در سایه و«ظل»واقع شده،کم کم جلو آمده و دستاوردهای ملی و بومی را ابتدا در کنار خود و سپس در خود هضم و حل و سپس«استحاله» نماید.

مسأله اندیشه سیاسی یکی از نمونه‏هایی بارز این مسأله است،مسأله تاریخی مشروطیت‏ برای دوران قبل و جمهوریت در دوران معاصر می‏تواند با چارچوب گفته شده تطبیق داده‏ شده،مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه برای ده فصل این کتاب به عنوان پیش‏ درآمد ذکر شد بیش از آنکه بخواهد جواب یا راه حل تلقی شود،«طرح صحیح صورت‏ مسأله تاریخی ما»خواهد بود صورت‏ مسأله‏ای که لااقل از دو قرن قبل تاکنون‏ همچنان توانسته است به عنوان اصلی‏ترین و پر جاذبه‏ترین و بحث انگیزترین حوزه‏های‏ فکری،اجتماعی و سیاسی دیدگاه‏ صاحب نظران را به خود مشغول سازد.برای‏ این کتاب آنچه می‏تواند به عنوان یک‏ خلاصه برداری،گفته شود این است که مسأله‏ «فلسفه تجدد در ایران»با اساسی‏ترین مقولات‏ حیات ما ایرانیان پیوند خورده است؛ابعاد گسترده این مسأله به ما هشدار می‏دهد،مسأله‏ ساده و شعاری و براساس سلیقه‏های ما نباید نگاه کرده شود و در این کلام می‏توان گفت این‏ مسأله پر راز و رمز،جدی است پس باید آن را جدی گرفت و به جد در اطراف آن تفکر و تأمل‏ نمود.